گفت‌وگوی «شرق» با جیم جارموش:

برای جهان بیانیه صادر نمی‌کنم

امیر گنجوی

جیم جارموش در آخرین فیلم خود «پترسن» به چند روز زندگی آرام یک شاعر و همسرش پرداخته است. شاعر، سبک زندگی منظمی دارد؛ شبیه آدم‌هایی که هر روزشان مثل قبل است با کارهایی تکراری و معمولی. برخلاف او، همسرش روحیه‌ای پر شوروهیجان دارد و مدام در حال تفکر برای خلق ایده‌های تازه است. بعد از نمایش فیلم در جشنواره «تورنتو» فرصتی فراهم شد تا با «جیم جارموش» صحبتی کنیم. متن زیر، خلاصه‌ای از سؤال‌های ردوبدل‌شده با این کارگردان آمریکایی است. متن این گفت‌وگو ابتدا به زبان انگلیسی پیاده شد که هادی آذری ترجمه فارسی آن را انجام داده است.

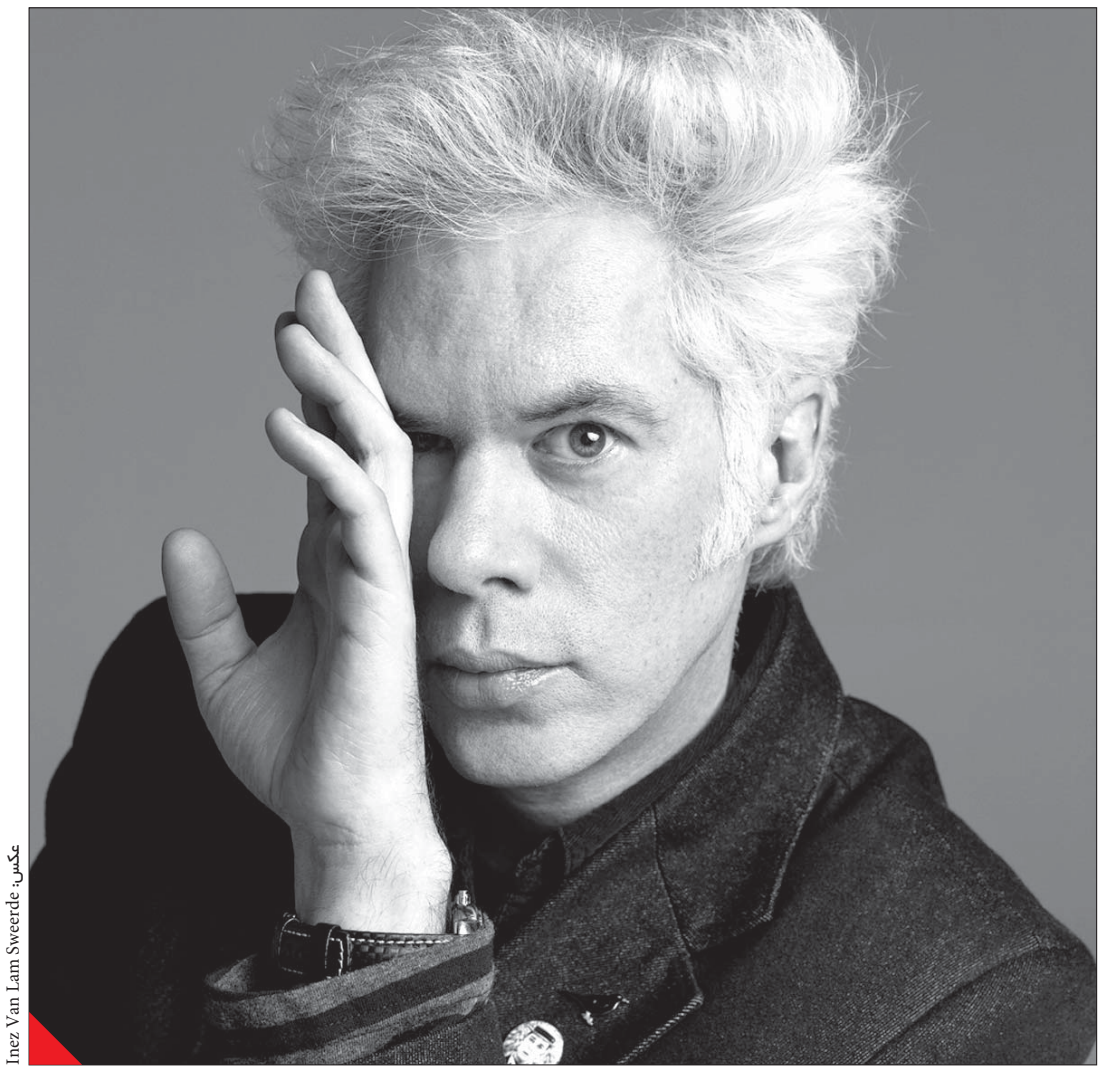

عکس: Inez Van Lam Sweerde

یکی از چشمگیرترین نقش‌ها به نظرم مربوط به «ماروین» بود. نظرتان درباره کارکردن با یک سگ چیست؟

اسم اصلی «ماروین»، نِلی بود که البته چند ماه بعد از اتمام فیلم‌برداری، مُرد. در اصل، در فیلم‌نامه شخصیتی به نام «جک راسل» وجود داشت و من این ایده را دوست داشتم. بعدش شروع کردم به جست‌وجو و این مربی خارق‌العاده را پیدا کردم که حاضر شد با ما همکاری کند. به ما گفت: «ببینید. من برایتان یک جک راسل پیدا می‌کنم و تعلیمش می‌دهم. الان هم چنین سگی را حاضر و آماده ندارم ولی یکی پیدا می‌کنم که هر کاری خواستید، برایتان انجام بدهد. ولی باید دو نکته را به شما بگویم. اول اینکه من یک «بولداگ» انگلیسی فوق‌العاده دارم که سگ نجات است و بسیار هم جذاب است. جک راسل شما حدود ۲۰ پوند وزن دارد ولی برای کشیدن آدم گنده‌ای مثل آدام درایور به نظرم این بولداگ ۴۰پوندی می‌تواند گزینه مناسبی باشد. دوم اینکه این بولداگ خیلی بیشتر از جک راسل شما ارزش دارد. به همین خاطر فکر کردم شاید دوست داشته باشید نلی را ببینید». خُب من هم موافقت کردم! این‌گونه بود که «نلی» به جمع ما اضافه شد. البته نلی با گروه خاصی کار می‌کرد و ما از او فاصله می‌گرفتیم چون فقط به حرف افراد خاصی یعنی همان گروه تعلیم‌دهنده‌اش گوش می‌کرد. این سگ به طرز غریبی عاشق آدام درایور شد. چون این دو در برداشت‌های زیادی کنار هم حضور داشتند و آدام هم خیلی با این سگ مهربان بود. ما کلی برداشت از او در حالت نشسته یا انجام برخی کارهای خاص گرفتیم و تمام صداهای در فیلم متعلق به نلی است و هیچ‌گونه صداگذاری‌ای صورت نگرفت؛ یعنی از صدای هیچ سگ دیگری استفاده نشد. نلی خیلی خوب تربیت شده بود. ما به او افتخار می‌کنیم. هر سال در کن یک جایزه غیررسمی به اسم «نخل سگ» به سگ‌هایی که در فیلم‌ها بازی می‌کنند، اعطا می‌کنند که امسال نلی آن را بُرد (با خنده).

حق با شماست. سگ فوق‌العاده‌ای بود... .

آره، ولی او دیگر بین ما نیست. می‌دانید که سگ‌ها اگر خیلی خوش‌شانس باشند، بیشتر از ۱۲ سال عمر نمی‌کنند. او هشت سال عمر کرد. سرطان داشت. شاید به نظرتان بی‌ربط باشد ولی پای جلویی‌اش سرطان گرفت و با توجه به وزن سنگین این سگ‌ها، این مسئله خیلی کار را برایشان سخت می‌کند. دکتر به ما گفت: «ببینید من می‌توانم پایش را قطع کنم و او هم می‌تواند بیشتر عمر کند ولی این مسئله برای یک بولداگ جواب نمی‌دهد». مربی‌اش او را برد خانه و پای مصدومش را باندپیچی کرد و سگ هم سعی می‌کرد با سه پا راه برود، بپرد روی صندلی و از این دست کارها. دکترها هم گفتند که این سگ استثنایی است. اول قرار شد پایش را قطع کنند ولی دوباره که از او عکس ایکس‌ری گرفتند، معلوم شد سرطان به مابقی بدنش هم سرایت کرده و دیگر خیلی دیر شده بود.

متأسفم... .

به هر حال «نلی» هشت سال عمر کرد و به نظرم زندگی واقعا خوبی داشت. یک جورهایی به یک ستاره راک بدل شد. سوار کالسکه‌اش می‌شد و توی خیابان‌ها چرخ می‌زد. در هتل زندگی می‌کرد؛ شانسی که نصیب خیلی از سگ‌ها نمی‌شود. سگ دوست‌داشتنی‌ای بود. البته من قرار نبود خیلی با این سگ صمیمی شوم. می‌دانید، کارکردن با حیوانات خیلی راحت و سرگرم‌کننده نیست؛ ولی نلی واقعا عالی بود. کارهای جالبی می‌کرد. عاشق وقتی بودم که فیلم‌نامه را می‌گرفت، پاره می‌کرد و این طرف و آن طرف می‌پرید. شاید ندانید ولی در دو برداشت این کار را کرد.

داشتم به شخصیت آدام درایور فکر می‌کردم. سبک زندگی منظمی داشت؛ مثل آدم‌هایی که هر روزشان شبیه قبل است و کارهای تکراری و عادی می‌کنند و همین‌طور به شباهت این مسئله با فرایندهای خلاقانه؛ مثلا اینکه یک روند عادی و تکراری چطور می‌تواند برای نوشتن یا حتی برای فیلم‌سازی مفید و تعیین‌کننده باشد؟

سؤال جالبی است. خُب، آدام درایور آن سبک زندگی منضبط را دوست دارد، چون به او اجازه می‌دهد ایده‌هایی را برای بخش خلاقانه زندگی‌اش به دست آورد. من خودم شخصا خیلی از انضباط خوشم نمی‌آید؛ شعار من در زندگی همیشه این بوده که «اگر ندانید به کجا می‌روید، خیلی سخت است که گم شوید. بهترین نقشه این است که هیچ نقشه‌ای نداشته باشیم». وقتی در حال پرورش ایده‌هایم هستم، از همیشه شادتر و خلاق‌ترم؛ وقتی از خواب بیدار می‌شوم و قرار نیست کاری انجام دهم، می‌توانم کلی کار انجام دهم. البته وقتی در حال ساخت فیلم هستید، هر ساعت کلی هزینه بر می‌دارد، پس باید منضبط بود! ولی حتی در آن شرایط هم، من آزادی را ترجیح می‌دهم. هیچ چیزی به اندازه وقتی که استوری‌بورد فیلم را تهیه می‌کنم، برایم جذاب نیست. من و مدیر فیلم‌برداری از قبل می‌دانیم که قرار است چطور این صحنه را فیلم‌برداری کنیم ولی آن را برای عوامل توضیح نمی‌دهیم چون نمی‌خواهیم خودمان را به یک چیز خاص مقید یا محدود کنیم! من دوست دارم همین‌طور که در صحنه راه می‌روم، فکر کنم و چون تحلیلگر نیستم، نمی‌توانم به خیلی از سؤال‌ها درباره فیلم مثلا اینکه معنا و مفهوم فیلم چیست، پاسخ دهم. من خیلی شهودی کار می‌کنم و برای حفظ این حالت، دوست ندارم همه‌چیز از قبل مشخص و تعریف‌شده باشد.

با این دید، شما مخالف معناگرایی در سینما هستید؟ به نظر شما رابطه میان سینما و معنی چیست؟ شما فیلمتان را چطور تشریح می‌کنید؟

فکر می‌کنم در هر چیزی به دنبال مفهوم و معنی بودن، مبالغه‌آمیز است و می‌تواند تفاوت‌هایی کوچک و نغز را از بین ببرد. علاوه بر این، به نظرم این وظیفه یک آدم خلاق یا هنرمند نیست که معنای کاری را که می‌کند، بداند. مصاحبه‌ای با باب دیلن را به خاطر دارم که خیلی عصبانی شد وقتی یک نفر پرسید «معنای این ترانه چیست؟» باب هم از کوره در رفت و گفت: «این وظیفه من نیست که این ترانه را معنی کنم. شما باید بگویید که معنایش چیست. من فقط سرودمش. این ترانه به من الهام شد و من هم دادمش بیرون، حالا شما باید تصمیم بگیرید که معنایش چیست. از من نپرسید. من فقط یک ترانه نوشتم؛ همین و بس». من هم چنین احساسی دارم. من فیلم‌سازم، فرم و قالب سینما را خیلی دوست دارم. سینما این‌قدر زیباست و این‌قدر عوامل مختلفی مثل حرکت، موسیقی، بازی، نوشتن، صحنه‌پردازی، عکاسی، نورپردازی و کلی چیز دیگر در آن دخیل‌اند که باعث می‌شود عاشقش شوم. ولی من معنای آن چیزی را که در فیلم‌هایم می‌گویم، نمی‌دانم. پس اگر بخواهید من فیلم را برای شما معنا کنم، از نظر من خیلی مسخره است. من معنایش را نمی‌دانم؛ شما باید بگویید و تفسیر هرکس به اندازه تفسیر من می‌تواند معتبر باشد، حتی ممکن است از برداشت و تعبیر من هم معتبرتر و درست‌تر باشد، چون من فیلم را هزاران بار می‌بینم ولی زیبایی سینما در این است که وقتی وارد سالن می‌شوید، انگار وارد یک دنیای جدید شده‌اید که نمی‌دانید قرار است چه اتفاقی بیفتد؛ درست مثل سفرکردن. من هیچ‌وقت نمی‌توانم به چنین سفری بروم؛ چون تمام‌مدت روی آن کار کردم و می‌دانم آخرش به کجا می‌رسد و مقصد را هم می‌دانم. پس دیگر برای من جذابیتی ندارد. من فقط مسیر سفر را برای شما می‌سازم ولی خودم نمی‌توانم با شما همراه شوم. به همین خاطر نمی‌توانم درباره معنای فیلم‌هایم صحبتی کنم؛ من حتی خجالت می‌کشم بگویم «چرا این کار را کردی و معنی این کار چیست؟». من نمی‌دانم. باید یک نفر بهتر از من این را به مخاطب‌ها بگوید. به همین خاطر سعی نمی‌کنم در مقام تحلیلگر ظاهر شوم. البته برخی آدم‌ها متفاوت‌اند و از آثاری که خلق می‌کنند، قصد و نیتی خاص دارند. به عبارتی، می‌دانند منظورشان از آن چیزی که به زبان می‌آورند، چیست؛ ولی من این‌گونه آدمی نیستم. برای من همه‌چیز مرموز و اسرارآمیز است. فیلم‌ها برای من مثل یک قطعه موسیقی‌اند؛ اینکه چطور آن را درک می‌کنید، به سن و سال، به اینکه در چه زمانی از روز به این موسیقی گوش دادید یا اتفاقاتی که در زندگی شما رخ داده یا قرار است رخ دهد، بستگی دارد. نمی‌دانم، ولی خیلی چیزها هست که می‌تواند بر نحوه درک ما از اشیا و رخدادها تأثیر بگذارد؛ پس معنی‌کردن برای من کار بسیار سختی است.

> **نمی‌خواهم کسی را درمان کنم!**
> **من همه‌جور فیلمی دوست دارم و فکر می‌کنم برای هر فیلم و فیلم‌سازی فضا برای کار هست. منظور من این نیست که شما باید این فیلم را نگاه کنید یا آن فیلم را نگاه نکنید. فقط می‌خواهم بگویم که «فیلم‌های متفاوتی هم برای دیدن وجود دارد»**

مصاحبه‌ای از شما خواندم که در آن از «فرانک اوهارا» یاد کرده بودید و این جمله‌اش که «وقتی یک شعر می‌نویسی، باید آن را برای یک نفر بنویسی و نه کل جهان». به این هم اشاره کرده بودید که او برای شما الهام‌بخش بوده. آیا برای شخصیت «پترسن» از این موضوع الهام گرفتید؟ انگار که این شخصیت برای یک نفر ساخته شده... .

سعی کرده‌ام تمام فیلم‌هایم این‌گونه باشند. هرچه می‌نویسم، انگار نامه‌ای است برای یک نفر؛ چون فکر نمی‌کنم بتوانم برای جهان بیانیه صادر کنم؛ پس خیلی راحت‌ترم که برای یک نفر نامه بنویسم و این کاری است که همیشه می‌توانم امتحانش کنم.

ولی به نظر این شخصیت به جای اینکه یک آدم واقعی باشد، ترکیبی است از چند آدم؟

معمولا این‌گونه است. بعضی مواقع که دارم می‌نویسم و شخصیت‌هایم را خلق می‌کنم، از چند آدم خاص استفاده می‌کنم ولی هم‌زمان سعی می‌کنم که خیلی هم از واقعیت دور نشود.

مصاحبه دیگری از شما خواندم که در آن درباره «بودیسم» صحبت کرده بودید. آیا بودایی‌بودن شما در ساخت این فیلم تأثیری داشته؟

خُب، من به آن معنایی که شما مطرح کردید، بودایی نیستم. در واقع من خیلی مناسک بودایی را انجام نمی‌دهم؛ هرچند خیلی از بودیسم الهام گرفتم. بودیسم برای من جالب است؛ چون سرشار از تناقض است؛ مثل این ایده که همه‌چیز در جهان یک چیز است. بودیسم برخلاف دیگر ادیان، کاری به مجازات و پاداش ندارد و به همین خاطر برای من خیلی الهام‌بخش بوده. من «تای چی» هم کار می‌کنم و این نوع مدیتیشن درحال‌حرکت و همچنین آشنایی من با بودیسم خیلی برایم مفید بوده و به من کمک کرده است. منظور این است که من خیلی مطالعه می‌کنم. مطالب زیادی درباره بودیسم خواندم ولی یک بودایی مقید نیستم. بودیسم به من درباره خیلی از چیزها آگاهی داده؛ می‌توانم بگویم یک‌جور دیدگاه معنوی است که برای من الهام‌بخش بوده.

جایی گفته‌اید این فیلم پادزهری برای درام‌های سنگین و فیلم‌های اکشن امروزی است؛ ولی من دارم فکر می‌کنم که مخاطب دقیقا باید نسبت به چه چیزی درمان شود؟!

خُب، من نمی‌خواهم کسی را درمان کنم! من همه‌جور فیلمی دوست دارم و فکر می‌کنم برای هر فیلم و فیلم‌سازی فضا برای کار هست. منظور من این نیست که شما باید این فیلم را نگاه کنید یا آن فیلم را نگاه نکنید. فقط می‌خواهم بگویم که «فیلم‌های متفاوتی هم برای دیدن وجود دارد». بعضی مواقع از دیدن فیلم‌های درام با آن حجم سنگین سیاهی، اتفاقات منفی، آدم‌های سوءاستفاده‌گر و خشونت بی‌حدومرز سرخورده می‌شوم. البته به‌تصویرکشیدن این مسائل بسیار مهم است و فیلم‌هایی خیلی قوی هم در این زمینه ساخته شده ولی بد نیست فیلم‌هایی ساخته شود که در آنها از این مسائل خبری نباشد. این‌دسته فیلم‌ها را می‌شود در تاریخ سینما سراغ گرفت. یاسوجیرو اوزو، کارگردان بزرگ ژاپنی فیلم‌هایی درباره موضوعات خانوادگی و کم‌اهمیت ساخته. بودن گزینه‌های مختلف و این تنوع، برای من جالب است.

اول فکر کردم شاید این فیلم به نوعی در ستایش سبک زندگی سنتی باشد؛ یک زندگی آرام و تا حدی خسته‌کننده، ولی وقتی فیلم تمام شد، نتیجه برایم خیلی جالب بود، از این نظر که برای مثال، شما نشان دادید این آدم‌ها با فناوری مخالفند ولی هم‌زمان آن آدم کتابچه اصلی شعرش را از دست داد. این ایده به ذهنم خطور کرد که شاید می‌خواستید به‌نوعی گذشته‌گرایی را نقد منفی کنید... .

نه واقعا. من قصد ندارم چیزی را نقد کنم؛ فقط سعی می‌کنم مسیر دیگری را تصویر کنم. فناوری، ابزار مفیدی است؛ ولی ذاتا و ماهیتا خیر یا شر نیست. همه‌چیز به نحوه استفاده ما از آن بستگی دارد. درواقع احاله‌کردن همه‌چیز به فناوری نوین، اندکی کوته‌بینی و تنگ‌نظری است. درست مثل اینکه بگوییم وقتی عکاسی اختراع شد، کار نقاشی به‌دلیل فیگوراتیوبودنش تمام شد. این حرف مزخرف است، درست مانند این است بگوییم «اگر لپ‌تاپ داری و با خودکار می‌نویسی پس آدم اُملی هستی». این حرف مسخره‌ای است. به نظر من، همه اینها ابزارهایی هستند که برخی‌شان قدیمی ولی بسیار زیبایند. مثل این است بگوییم: «دیگر فیلم سیاه‌وسفید نسازیم چون قدیمی است!» پس قصد من نقدکردن هیچ ابزار خاصی نیست؛ از نظر من هر کدام از این ابزارها قدرت خاص خود را دارد و پترسن از قضا شخصیتی دارد که در رؤیاهایش زندگی می‌کند. پترسن آدمی است که به این چیزها نیاز ندارد و خُب این چه ایرادی دارد؟ چرا همه باید یکی از این گوشی‌های موبایل داشته باشند؟ بیاییم با خودمان روراست باشیم. زندگی ما امروز به این گوشی‌های موبایل وابسته شده. اگر من تلفنم را گم کنم، دیوانه می‌شوم. گوشی من همه‌چیز من است؛ تقویم من؛ ساعت من، دفترچه یادداشت من، راه ارتباطی من با کارم، با خانواده، با دوستان و خیلی چیزهای دیگر. ولی من هنوز می‌توانم فیلم‌نامه‌ام را در یک دفتر بنویسم و بعد به کامپیوتر منتقل کنم. این‌جوری احساس بهتری دارم چون کمتر برای من تکراری و یکنواخت است. من از دیدن لکه قهوه روی دفترم یا جاهایی که خط‌خطی کرده‌ام، لذت می‌برم؛ چیزهایی که در کامپیوتر امکان‌پذیر نیستند چون شما در کامپیوتر نوشته‌هایتان را به جای خط‌زدن، پاک می‌کنید و بعد شاید با خودتان بگویید ایده جالبی بود ولی حیف که پاکش کردم! پس اینها همه برای من ابزار هستند. خود من دو تا فیلم آخرم را دیجیتالی تصویربرداری کردم و الان حدود ۲۰ سال است که با استفاده از ابزار دیجیتال فیلم‌هایم را تدوین می‌کنم و به هیچ‌عنوان خودم را آدم ضدتکنولوژی نمی‌دانم، ولی آدمی هم نیستم که مخالف ابزارهای قدیمی باشم.

به نظرم، موسیقی متن واقعا تأثیرگذار بود. دوست دارید درباره ساخت موسیقی فیلم بیشتر توضیح دهید؟

بله. کارتر، لوگان و من یک گروه موسیقی داریم و اسم گروه‌مان را Squrl گذاشتیم. البته بعضی وقت‌ها آدم‌های دیگری هم با ما همکاری می‌کنند؛ ولی موسیقی این فیلم را خودمان ساختیم. می‌خواستم یک موسیقی متن الکترونیکی داشته باشم. من خیلی به تاریخ موسیقی الکترونیکی علاقه دارم و ایده اولیه‌ام این بود که از آهنگ‌های الکترونیکی موردعلاقه‌ام استفاده کنم. درواقع می‌خواستم موسیقی متن، ترکیبی از قطعات مختلف باشد. ولی این آهنگ‌ها با هم جور در نمی‌آمدند. بعضی‌هایشان خیلی شاد بودند، بعضی‌هایشان خیلی غمگین، بعضی‌هایشان خیلی پرشور و تعدادی‌شان هم دلهره‌آور. به‌همین‌دلیل، با هم جور در نمی‌آمدند.

ادامه در صفحه ۱۱

روزنه آبی

«شنیدن» با کوهستانی در فرانسه و سوئیس

شرق: امیررضا کوهستانی، کارگردان، با نمایش «شنیدن»، سفرهای اروپایی‌اش را در مهر و آبان ۹۵ از سر خواهد گرفت. او در دور جدید اجراهای اروپایی خود به کشورهای فرانسه و سوئیس می‌رود. این در حالی است که نمایش «شنیدن»، به کارگردانی امیررضا کوهستانی پیش از این و پس از اجرای عمومی در تیرماه و مردادماه سال ۹۴ در سالن چارسوی مجموعه تئاتر شهر، در کشورهای اروپایی به صحنه رفته بود و این‌بار نیز دور جدید اجراهای اروپایی‌اش را از مهرماه ۹۵ آغاز می‌کند. به گزارش مهر، این نمایش در روزهای ششم و هفتم ماه اکتبر (۱۵ و ۱۶ مهرماه) در فستیوال Des Arts de Bordeaux کشور فرانسه اجرا می‌شود. نمایش «شنیدن» پس از این اجرا، در روزهای ۱۱، ۱۵، ۱۷ و ۱۹ ماه اکتبر (۲۰، ۲۴، ۲۶ و ۲۸ مهر) در فستیوال پاییزه پاریس (d Automne a Paris) نیز به صحنه می‌رود. پس از اجرا در کشور فرانسه، نمایش «شنیدن» برای اجرا در تئاتر populaire romand سوئیس به این کشور سفر می‌کند و در روزهای ۲۲ و ۲۳ اکتبر (یکم و دوم آبان‌ماه) به صحنه خواهد رفت. الهام کردا، مهین صدری، مونا احمدی و آیناز آذرهوش بازیگران نمایش «شنیدن»، به نویسندگی و کارگردانی امیررضا کوهستانی هستند. محمدرضا حسین‌زاده نیز به‌عنوان دستیار اول کارگردان، برنامه‌ریز و مدیر تولید نمایش «شنیدن» حضور دارد.

معرفی ۱۰ اثر برگزیده نمایش‌نامه‌نویسی

شرق: دبیرخانه سی‌وپنجمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، ۱۰ نمایش‌نامه برگزیده مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی را که محمد امیریاراحمدی، جواد عاطفه و روزبه حسینی از اعضای کانون نمایش‌نامه‌نویسان خانه تئاتر داوری کرده‌اند، معرفی کرد. به گزارش روابط‌عمومی سی‌وپنجمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، در اطلاعیه دبیرخانه آمده است: دبیرخانه سی‌وپنجمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر از تمامی هنرمندان و نمایش‌نامه‌نویسان گرامی شرکت‌کننده در مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی سپاسگزاری می‌کند. ضمن پوزش از تأخیر پیش‌آمده در اعلام نتیجه اولیه مسابقه، به دلیل صرف زمان بیشتر برای بررسی دقیق‌تر متون ارسالی، گروه محترم داوران ده اثر برگزیده را برای ارائه در نمایش‌نامه‌خوانی معرفی کرد: «۳۶۰۰ ثانیه مردن» نویسنده امیرحسین بهبهانی‌نیا از تهران؛ «برف زمین را گرم می‌کند» نویسنده مریم منصوری از تهران؛ «پروانه الجزایری» نویسنده پیام لاریان از تهران؛ «چرخ» نویسنده محسن عظیمی از تهران؛ «خوابگرد» نویسنده نوید ایزدیار از کرج؛ «خواب‌های رنگی ببینید آقا» نویسنده مسعود شاکرمی از تهران؛ «خون‌چکان» نویسنده مجتبی آقابابایی از تهران؛ «رقص هانتینگتن» نویسنده محمدرضا عرب‌یارمحمدی از شاهرود؛ «موزه خصوصی» تهمینه محمدی از تهران؛ «نگران نباش آدامس بجو» نویسنده امیر لشگری از بندر گناوه. در نهایت سه نمایش‌نامه برتر این مسابقه در آیین آغازین جشنواره معرفی خواهند شد.

گپ

سفیر کره در ایران

بازیگرهای ایرانی بیش از حد جذاب هستند

شرق: کره‌جنوبی از مهم‌ترین شرکای تجاری ایران در آسیا و حتی جهان به‌شمار می‌رود که در فضای پسابرجام، هدف توسعه مناسبات با کشورمان در زمینه‌های گوناگون را دنبال می‌کند. در این راستا، گسترش ارتباطات فرهنگی ازجمله مهم‌ترین محورهایی است که برای زیرسازی مسیر مناسبات کلان تهران- سئول مورد توجه دو کشور قرار گرفته است.

تحول در روابط خارجی تهران سبب شد مناسبات ایران و کره‌جنوبی نیز شاهد گرمی بیشتری نسبت به قبل باشد، هرچند دو کشور در دوره تحریم‌های هسته‌ای نیز کوشیدند تا حد ممکن این روابط را از آسیب تنگناها و تحریم‌های بین‌المللی برکنار دارند.

پیشینه روابط تجاری ایران و کره‌جنوبی به حدود ۴۰ سال پیش بازمی‌گردد. بااین‌حال، پس از انقلاب اسلامی، روابط دو کشور ابعاد گسترده‌تری یافت. در فضای پسابرجام و پس از سفر «پارک گئون‌های»، رئیس‌جمهوری کره‌جنوبی، به ایران (در اردیبهشت امسال) طلسم پنج‌دهه‌ای سفر ارشدترین مقام کره‌ای به ایران شکسته شد. این سفر که در آن ۱۹ سند همکاری میان دو کشور به امضا رسید، قرار است رقم مبادلات تجاری دو کشور را از شش به حدود ۱۸میلیارد دلار افزایش دهد.

در راستای گسترش مناسبات تهران- سئول، شنبه سوم مهر «کیم سئونگ هو»، سفیر کره‌جنوبی در تهران، در یک نشست رسانه‌ای، برنامه‌های فرهنگی این سفارتخانه را در ایران تشریح کرد و از علاقه‌مندی‌ها، ویژگی‌ها و مزیت‌های مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سخن گفت.

کیم سئونگ هو به پرسشی درباره بسترها و زمینه‌های مشترک همکاری میان ایران و کره پاسخ داد و گفت: با وجود تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی میان ایران و کره، دو کشور دارای برخی اشتراکات چشمگیر هستند. در کره، ایران به نام پرشیا شناخته می‌شود و حتی در شعرهای قدیم کره از سرزمین پارس سخن به میان آمده است. از طرفی در ایران هم کشور کره بیش از ژاپن و چین شناخته شده است. به نظر می‌رسد مردم ایران، کره را دوست دارند. برای نمونه، سریال‌های کره‌ای از تلویزیون ایران پخش می‌شود و شرکت‌های بزرگ کره‌ای در ایران فعالند.

سفیر کره‌جنوبی افزود: هرکدام از دو کشور دارای مزیت‌های خاص خود هستند. برای نمونه نفت و گاز ایران برای کره بسیار مهم است و اگر کره نتواند این نفت و گاز را از ایران تأمین کند، نمی‌تواند به فعالیت اقتصادی بپردازد و درمقابل نیز واردات فناوری از کره برای ایران مهم است. امضای توافق‌نامه هسته‌ای، درس مفیدی برای سایر کشورها همچون کره‌شمالی است. همچنین مشکلات مردم ایران با برداشته‌شدن تحریم‌ها تا اندازه‌ای حل شده است.

وی مسئله شناخت دو کشور را مهم ارزیابی کرد و افزود: برای ایجاد روابط تجاری پایدار باید دو طرف یکدیگر را بیشتر بشناسند، بنابراین نخست باید فرهنگ و زبان را بیشتر بشناسیم تا بتوانیم زمینه این روابط پایدار را ایجاد کنیم. ازاین‌رو، سفارت کره‌جنوبی در تهران برای پاییز امسال ۱۷ برنامه فرهنگی تدارک دیده است.

کیم سئونگ هو از علاقه‌مندی کشورش برای گسترش مناسبات در زمینه ارتباطات فرهنگی، جهانگردی و روابط دانشگاهی گفت و تأکید کرد: با توجه به اینکه رؤسای‌جمهوری دو کشور، سال آینده (۲۰۱۷) را سال تبادل فرهنگی ایران و کره‌جنوبی نام‌گذاری کرده‌اند، مرکز فرهنگی کره، سال آینده در تهران گشایش خواهد یافت. همچنین هفته جاری برنامه‌ای در برج میلاد برگزار می‌شود.

سفیر کره همچنین در پاسخ به پرسش «شرق» درباره برنامه فرهنگی این سفارتخانه برای حضور سینماگران ایرانی در کشورشان و تبادل هنرمندان سینمایی و تولید یک محصول فرهنگی مشترک گفت: «این ایده خوبی است که از سوی رئیس‌جمهور ما مطرح شده تا هنرپیشه‌های ایرانی و کره‌ای کنار هم کار کنند و فیلمی تولید شود، اما خب بازیگرهای ایرانی بیش از حد زیبا هستند و قرارگرفتنشان با بازیگرهای کره‌ای روی یک صحنه کمی دشوار به نظر می‌رسد».

آیا اختلافات فرهنگی و مذهبی مانع چنین همکاری‌ای نیست؟

فرق‌هایی هست، اما تفاوت‌ها مشکل‌آفرین نیستند و ما می‌توانیم کنار هم زندگی کنیم. برنامه جدی برای اینکه آثار هنرمندان تئاتر و تجسمی و موسیقی ایران به کره برده شود وجود دارد «سال آینده که سال تبادل فرهنگی ایران و کره نام‌گذاری شده، حتما این اتفاق خواهد افتاد».

مردم کره چقدر با هنر و فرهنگ ایران آشنا هستند؟

کمتر از فرهنگ چین یا اروپا می‌شناسند، اما مسلما بیش از پاکستان و دیگر کشورهای خاورمیانه ایران را می‌شناسند.

آیا ادیبان و هنرمندان ایرانی در کره شناخته‌شده هستند؟

مردم کره از قدمای فرهنگ ایران؛ مثلا خیام و فردوسی و از هنرمندان معاصر، عباس کیارستمی را به‌خوبی می‌شناسند.

***

اما در ذیل تبادلات فرهنگی ایران و کره، جشنواره پاییزی کره در تهران برگزار شد که از شاخص‌ترین آنها شب موسیقی کره‌ای با ارکستر سمفونیک تهران به رهبری شهرداد روحانی بود که در تاریخ ۹ مهر اجرا شد. اجرای مشترک نقالی ایرانی و موسیقی درام کره‌ای در تاریخ ۱۰ و ۱۱ مهر در برج میلاد نیز از دیگر برنامه‌های این جشنواره بود. نمایشگاه هنر سنتی ایران با حمایت کره و همکاری سازمان میراث فرهنگی از ۲۵ تا ۲۹ مهر در «نقش‌خانه» میدان امام‌خمینی اصفهان از دیگر برنامه‌های فرهنگی کره در پاییز ۹۵ در ایران است.